

به نام
پروردگار
یکتا

سال
راه رفتن
روی آب



برایان کلافا
علی امیری فرا



تقدیر
بہادر
ویدرم



هجده سال راه رفتن روی آب


برایان کلاف

علی امیری فر



در شبکه های مجازی
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

goalgasht.ir

ویراستار: افسانه نظری

چاپ: پیشگامان

صحافی: پیشگامان

تیراژ: ۵۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۹۲-۲

نقل نوشته‌ها بدون مجوز رسمی از ناشر مجاز نمی‌باشد.

سرشناسه: کلاف، برایان، ۱۹۳۵-۱۹۹۳ م. Clough, Brian

عنوان و نام پدیدآور: ۱۸ سال راه رفتن روی آب / برایان کلاف: علی امیری فر.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.، مصور.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۹۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Clough: the autobiography, ۱۹۹۴.

عنوان گسترده: هجده سال راه رفتن روی آب.

موضوع: کلاف، برایان، ۱۹۳۵-۱۹۹۳ م.

موضوع: Clough, Brian

موضوع: مربیان فوتبال -- انگلستان -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: امیری فر، علی، ۱۳۶۸-، مترجم

رده بندی کنگره: ۷۹۴۲/GV۱۳۹۷/ک۸۱۳/۷

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴.۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۹۴۷۵۲

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸

فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

www.galgasht.ir

۱۸ سال راه رفتن فهرست روی آب

- مقدمه مترجم • ۹؛
- فصل ۱ • خودسرم، نه عروسک خیمه شب بازی! • ۳۱؛
- فصل ۲ • توپ لعنتی را برایم بفرست، من کسی هستم که
آن را در دروازه جامی دهم، نه تو! • ۳۲؛
- فصل ۳ • گل، گل، گل! • ۵۳؛
- فصل ۴ • ساندربند • ۷۴؛
- فصل ۵ • بدشانسی، شکستن • ۵۵؛
- فصل ۶ • روی نیمکت • ۳۶؛
- فصل ۷ • ساختن یک تیم • ۳۷؛
- فصل ۸ • دربی برنده • ۵۸؛
- فصل ۹ • بدرود تا دیداری دوباره، سم! • ۷۹؛
- فصل ۱۰ • شورش • ۱۱۱؛
- فصل ۱۱ • برایتون • ۱۲۱؛
- فصل ۱۲ • لیدز • ۱۳۳؛
- فصل ۱۳ • فارست، دور از درخت‌ها • ۱۴۷؛
- فصل ۱۴ • روزهای قهرمانی • ۱۵۹؛
- فصل ۱۵ • انگلستان • ۱۶۹؛
- فصل ۱۶ • در اوج • ۱۷۹؛
- فصل ۱۷ • به لبخند ادامه بده • ۱۹۳؛
- فصل ۱۸ • جدایی • ۲۰۳؛
- فصل ۱۹ • راه من • ۲۱۱؛
- فصل ۲۰ • پیشمانی‌ها، چندتایی دارم • ۳۲۱؛
- فصل ۲۱ • مرگ در یک بعد از ظهر • ۳۳۹؛
- فصل ۲۲ • خدا حافظ دوست من • ۲۴۷؛
- فصل ۲۳ • روزی که، روز من نبود • ۲۵۳؛
- فصل ۲۴ • سقوط • ۲۶۱؛
- فصل ۲۵ • روزی که کار تمام شد • ۲۷۵؛
- پس گفتار • چالش بعدی • ۲۸۵؛
- تصاویر • ۲۸۸؛

مقدمه مترجم

علی امیری فر

در سال‌های اخیر کتاب دیگری در خصوص زندگی و دوران مربیگری برایان کلاف به نام یونایتد نفرین شده در کشورمان به چاپ رسید و مورد اقبال عمومی قرار گرفت. در توضیح باید گفت که دیوید پیس، نویسنده آن کتاب، به قول خود رمانی حول محور حقایقی تاریخی به رشته تحریر درآورده بود که واقعیتی تمام و کمال نبود و مورد انتقادهای بسیاری از کسانی که از نزدیک با برایان کلاف و زندگی او آشنا بودند قرار گرفت. کتابی که از بُعد ادبی قضیه، یکی از بهترین رمان‌های نوشته شده در خصوص ورزش بود، کارش با شکایت جانی جایلز یکی از بازیکنان لیدز به دادگاه کشید و در نهایت F&F ناشر کتاب شکست خورد و مجبور به انجام تغییراتی در نسخه‌های بعدی شد. از سوی دیگر بسیاری از گنش‌های کلاف در آن کتاب متاثر از الکل و نوشیدن به تصویر کشیده شده است که این برخلاف حقیقت ماجرای است که خود او تعریف می‌کند.

تفاوت کتابی که آن را در دست دارید، این است که تمام و کمال، توسط برایان کلاف

در سال‌های بازنشستگی به رشته تحریر درآمده و بی‌شک او بیش از هرکس دیگر به عمق وقایعی که برایش از روزهای نخست زندگی تا انتهای رخ داده، واقف بوده است. این کتاب با نام زندگی‌نامه *برایان کلاف* منتشر شده اما تصمیم گرفتیم آن را براساس یکی از نقل قول‌های معروف او، به فارسی برگردان کنیم. او یک بار به کسی گفته بود رودخانه ترنت (در ناتینگهام) بهترین است. آن را خوب می‌شناسم چون هجده سال روی آن (مسیح‌وار) راه رفته‌ام.

مقدمه

برایان کلاف در سال ۱۹۳۵ متولد شد. او در سال ۱۹۵۵ برای اولین بار در ترکیب میدلزبرو قرار گرفت و سال ۱۹۶۱ به ساندرلند فروخته شد. یک مصدومیت شدید زانو در سال ۱۹۶۴ باعث شد بازنشست شود. با این وجود رکوردی فوق العاده در زمینه گلزنی داشت، هر چند که تنها دو بار پیراهن تیم ملی انگلستان را به تن کرد. مربیگری را در کنار هم تیمی سابق پیتر تیلور با هارتل پول^۱ دسته چهارمی در سال ۱۹۶۵ شروع کرد. آن ها تیمی ساختند که سال ۱۹۶۸ مجوز صعود به دسته بالاتر را گرفت. سپس آن دو به دربی کانتی در دسته دوم پیوستند. سال ۱۹۶۹ دربی کانتی مجوز حضور در دسته اول را کسب کرد و سه سال بعد قهرمان انگلستان شد. پس از جنگالی که همه از آن باخبر شده بودند، در سال ۱۹۷۳ آن دو از مربیگری در دربی استعفا دادند. کلاف دوره هایی کوتاه در برایتون^۲ و لیدز داشت تا این که سال ۱۹۷۵ راهی ناتینگهام فارست شد. پیش از آن او مورد توجه تیم ملی ایران قرار گرفته

Hartlepool-۱

Brighton-۲

بود و حتی به تهران پرواز کرد. سال ۱۹۷۷ با فارست قهرمانی در دسته دوم، به دسته اول رسید و در همان فصل نخست به قهرمانی لیگ و لیگ کاپ نائل شد. عنوان قهرمانی لیگ کاپ در سال ۱۹۷۹، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ تکرار شد، آن‌ها در این بین دو بار در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ فاتح جام قهرمانان اروپا شدند. کلاف یکی از دو مربی‌ای است که توانسته با دو تیم مختلف قهرمان انگلستان شود. او در سال ۱۹۹۳ در شرایطی که در وضعیت سلامتی بدی به سر می‌برد، بازنشست شد و سرانجام در سپتامبر ۲۰۰۴ درگذشت.

فصل اول

خودسرم، نه عروسک خیمه شب بازی!

تقدیم به پیترو

یک بار گفتمی هیچ چیزی در زندگی مانند وقتی یکی از شوت‌های من را

می‌گرفتی خنده‌دار نبود. حق با تو بود!

هروقت که احساس تکبر کرده‌ام و سوار بر اسبِ غرور تاختم‌ام، نگاهی دوباره به اتوی مکانیکی^۱ مادرم انداخته‌ام که آن را با افتخار در اتاق نشیمن خانه‌ام در روستای کوارندون دربی شایر^۲ گذاشته‌ام. سال‌ها در گاراژ برادرم جو بود و به زیبایی بازسازی شده است. این دستگاه قدیمی یادآور روزهایی است که داشتم مفهوم زندگی را یاد می‌گرفتم. در اتاق نشیمن در بالای آن، نشان آزادی^۳ ناتینگهام را آویزان کرده‌ام. تمام زندگی من آن جاست، در بخشی کوچک از یک اتاق. بیشترین اهمیت ممکن را برای آن دستگاه ساده قائلم چون نمادی از شروع من بوده است. سال‌های کودکی من همیشه به کار با این دستگاه گذشته است. پارچه‌هایی را که سارا، مادرم می‌داد باید با این دستگاه خشک و مرتب می‌کردم. همسرم باربرا، همیشه سرزنشم می‌کند که دوره تحصیل خود را هدر داده‌ام. هیچ وقت

۱-Mangle: چیزی شبیه نمونه‌ای قدیمی و دستی از اتو که لباس را خشک و صاف می‌کرد.

۲-Quarndon, Derbyshire

۳- شهردار یا شوراهای شهر، نشان‌هایی این چنین را به افرادی که کار ویژه‌ای برای شهر انجام داده باشند اهدا می‌کنند. در مارس ۱۹۹۳، مدتی پیش از بازنشستگی این نشان به او اهدا شد.

فراتر از دبیرستان پیش نرفتم. عمدتاً مردود نمی‌شدم، اما هیچ وقت نمره‌های درخشانی نمی‌گرفتم. از سمت دیگر این دستگاه ساده چیزی به من یاد داد که هیچ معلمی نمی‌توانست. ارزش‌های خانواده‌ام را به ارث برده‌ام. هرچیزی که به دست آورده‌ام، حاصل تربیت خانواده‌ام بوده است. همه چیز از آن خانه‌ی پلاک شماره یازده ولی‌رود^۱ در میدلزبرو آغاز شد، یکی از همان خانه‌هایی که شهرداری در تعداد انبوه می‌ساخت؛ اما برای من مانند بهشت بود. با کار سخت بزرگ می‌شدم اما مانند یک خوک خوشحال بودم. عاشق آن خانه بودم، با آجرهای قرمز رنگ، در چوبی و باغچه‌ای که پدر در آن روبراب^۲ کاشته بود. خانه‌هایی که شهرداری آن سال‌ها می‌ساخت، اتاق‌های بزرگی داشتند؛ مانند قوطی کبریت‌هایی که این روزها می‌سازند نبود، اما سه نفر در یک تخت می‌خوابیدیم. اولین خاطره‌ای که یادم می‌آید، دویدن در خیابان برای خوردن ناهار^۳ بود. هنوز عطر دلنشین غذایی را که روی میز منتظرم بود یادم هست. مادر، هشت فرزند داشت که باید سیر می‌کرد و هشت جفت کفش که شب‌ها برق می‌انداخت. جو، برادر بزرگم عمدتاً بزرگ‌خانه بود، هنوز هم هست. بعد از او خواهرم دورین بود. بعد از او برادرانم دِس و بیل بودند و بعد من، دو برادر و خواهر کوچک‌تر هم داشتم که دینا و پری بودند. پتی، خواهر دیگرم پیش از تولد من فوت کرده بود.

در اولین روز بهار سال ۱۹۳۵ متولد شدم. پدرم جوزف به نظر در تمام ساعات عمر خود کار می‌کرد. در کارخانه شکر کار می‌کرد و بعدها مدیر یک فروشگاه شکلات به اسم گارنت شد که در نزدیکی زمین تیم میدلزبرو، آیرسام^۴ بود. پدر غرق در فوتبال و فوتبالیست‌ها بود. بازیکنان بزرگ آن زمان میدلزبرو، ویلف مانیون و جورج هاردویک^۵ به مغازه او می‌آمدند و پدر به آن‌ها شکلات می‌داد. فوتبالیست‌های کنونی در ماشین‌های خود نشسته‌اند و پول زیادی دارند. زمان گذشته و فاصله بین مردم و آن‌ها بیشتر و بیشتر شده است.

پدر را زیاد نمی‌دیدیم. هفت و نیم صبح سر کار می‌رفت و تا ساعت شش عصر یا بیشتر کار می‌کرد؛ اما مادر همیشه آن‌جا بود. او مانند بیشتر زنان زمان ما، خانه را می‌گرداند. باعث

۱-Valley Road

۲-روبارب یا روس، رواند و ریوند که گیاهی طبی است.

۳-به طرز جالبی آن زمان به وعده‌ای که ظهرها خورده می‌شد، حداقل در خانه کلاف‌ها dinner می‌گفتند.

۴-Ayresome Park

۵-Wilfred Mannion, George Hardwick

می‌شد که دوران کودکی گرم و راحتی داشته باشیم. این بهترین هدیه‌ای است که والدین می‌توانند به فرزندان خود ارزانی دارند. بوی جگر و پیاز سرخ شده و همین طور فکر کردن به پودینگی که انتظارم را می‌کشید، همیشه عالی بود. هرکدام پودینگ خود را داشتیم که روی سراسر آن جوزهندی ریخته شده بود.

غذا روی میز بود و باید خود را برای خوردن آن می‌رساندیم. غذا همیشه در یک ساعت مقرر آماده می‌شد و جرم بزرگی بود اگر اجازه می‌دادیم آن سرد شود. مادر غذا را گرم در حالی که همیشه بخار آن را می‌دیدم روی میز می‌گذاشت و می‌گفت از کناره‌های آن بخورید که سردتر است. هیچ وقت این را فراموش نخواهم کرد. پس از آن، پودینگ برنج مادر بود که با شیر کارامل آماده می‌شد. هر کاری که می‌کردیم، هر طوری که زندگی می‌کردیم و آن طور که همه کارها در خانه انجام می‌شد، همیشه در کنترل مادر بود، چون مسئولیت و سازماندهی همیشه با او بود. وقتی به آن روزها فکر می‌کنم تنها به یک احساس می‌رسم: رضایت محض!

صبح‌ها از خواب بیدار می‌شدیم و در حضور مادر صبحانه می‌خوردیم. بعد دوان دوان سوی مدرسه می‌رفتیم و همان طور ظهرها به خانه باز می‌گشتیم تا در کنار او ناهار بخوریم. عصرها برای کریکت یا فوتبال به پارک‌ها و زمین‌های حوالی می‌رفتیم و او آن جا هم بود. این روزها جالب نمی‌دانند که بگوییم؛ شغل زن این است که در دسترس باشد. این که اگر بخواهد فرزندانمان داشته باشد، باید مواظب آن‌ها باشد و این مهم‌ترین کاری است که برای انجام دارد. تا جایی که من می‌دانم، زنانی که در خانه می‌مانند و فرزندان خود را بزرگ می‌کنند، ارزشمندترین کمک را به جامعه می‌کنند. ناراحت می‌شوم وقتی کسی در مورد زنی می‌گوید او «تنها» خانه‌دار است، به این منظور که شغل خاصی ندارد. در حالی که این سخت‌ترین و مهم‌ترین شغل در یک کشور است. آمدن به خانه‌ای خالی، احتمالاً ترسناک‌ترین چیزی است که برای یک بچه می‌تواند رخ دهد. همیشه باور دارم که شخصیت کودک در همان سال‌های اولیه شکل می‌گیرد. زن‌های امروزی سلیق و شیوه متفاوتی از درگیری‌های روزمره را برای زندگی انتخاب می‌کنند، اما من همیشه بابت امنیت و آرامشی که مادرمان با حضور همیشگی خود ایجاد می‌کرد و خانه‌ای که با او به یک قصر بدل می‌شد، شکرگزار هستم.